



قیاس در اصطلاح علم فقه

پژوهش‌های علوم انسانی، مطالعات فرهنگی
قسمت سوم

رتال جامع علوم انسانی

در شماره‌های پیشین سرانجام به اینجا رسیدیم که علمای جدل و متکلمان و فقیهان تمثیل را معتبر دانسته و برای اثبات اعتبار آن دلایلی را ذکر نموده و طریق متعدد پیموده‌اند که اهم آنها عبارتند از دوران و تردید حال دنباله بحث را ادامه می‌دهیم.

۱ - دوران

چنانکه علامه شیرازی میگوید قداما این نوع از استدلال را طرد و عکس می‌گفتند و بعضی از علمای معاصر نیز این عنوان را بیشتر می‌پسندند از جمله مؤلف

دانشمند دانشنامه حقوقی در جلد دوم در صفحات ۴۸۲ بیعد شرح جامع و دلکشی تحت عنوان طرد و عکس دارند و نویسنده را عنینده بر اینست که این فرهنگ بهترین و یکی از جامع ترین آثار در علوم کلامی و حقوقی بوده و نیز موهبتی برای دستداران و دانشجویان رشته حقوق بشمار میرود که چنین دائره المعارف جامعی را در دسترس خویش دارند و سزاوار آنست که استادان سایر رشته های علوم انسانی بخصوص در قسمت فلسفه و جامعه شناسی از آقای دکتر جعفری پیروی نموده و آثارش را از این قبیل تألیف نمایند تا باشد که به سرگردانی دانشجو پژوهان این علوم خانمه داده شود بهر حال بر عکس اغلب از متأخران این قسم را دوران نامیده اند خلاصه این دلیل عبارت است از اینکه قیام حکم به جامع بر میگردد به این معنی که آن در وجود و عدم مستلزم بوده و وجود یا عدم جامع موجب وجود یا عدم حکم می باشد و نتیجه این تلازم مستلزم همراهی جامع و حکم بوده و بهمین جهت هر کجا که جامع موجود باشد حکم نیز با آن مقرون خواهد بود و از این قول به طرد تعبیر شده است پس طرد آنست که جامع موجود بوده و حکم را نیز مقرون خویش گرداند در مقابل عکس آنست که بعلت نبودن جامع حکم نیز از میان میرود. ولی ایرادی چند بر این قول وارد است از جمله آنکه تلازم جامع و حکم کلیت ندارد زیرا مستلزم آنست که در مورد نزاع نیز تلازم ثابت باشد ولی چنین نیست به این معنی که کلیت تلازم بر این مبتنی است که در مورد نزاع نیز ثابت باشد از طرف دیگر تلازم در نزاع وقتی ثبوت دارد که کلیت داشته باشد دیگر آنکه اگر هم تلازم داشته باشند این تلازم اثبات علت بودن نمی کند.

۲ - تردید

در تردید ابتدا اوصافی که اصل حامل آنست تفحص و تفتیش میشود و سپس حکم را با آنها مقابله نموده و بر این اساس که همه آنها در اصل و فرع توأماً حضور ندارند علت بودن یکایک آنها برای حکم رد و ابطال میشود مگر صفتی که

هم در اصل و هم در فرع موجود باشد و این وصف را جامع گویند بعبارت ساده‌تر وقتی حکمی بر اصل جاری می‌شود ذهن به لحاظ اصل علت در می‌یابد که ثبوت این حکم در مورد اصل باید بدلیل وجود اوصافی باشد که در نزد او تقرر دارد ولی ممکن است که این اوصاف در غیر فرع نیز موجود باشد بهمین جهت از میان آنان صفتی انتخاب می‌شود که فقط در نزد اصل و فرع موجود است .

مثلا در مورد حرمت خمر می‌گوئیم که علت آن یا وصف میعان آنست یا وصف رنگ یا طعم مخصوص و یا وصف تحصیل آن از انگور لیکن هیچیک از این صفات موجب حرمت خمر نیست زیرا امور دیگری نیز صاحب این اوصاف هستند و تنها صفتی که فقط در نزد اصل و فرع (شراب انگور ، شراب خرما) یافت می‌شود صفت اسکار است پس حد جامع در بین آنها مسکر بودن است .

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که آیا ابطال علت بودن سه وصف بطور انفرادی اثبات علت وصف چهارم را می‌کند یا نه زیرا ممکن است در مورد اصل تمام اوصاف بطور مرکب علت باشند .

مثلاً ضربه وارد بر زنگ موجب صوت می‌شود حال باید دید که علت آن کدام است اموری که در اینجا میتوانند علت باشند عبارتند از وجود هوا ، جنس زنگ استعداد مخصوص دستگاه شنوائی یعنی باید دید صوت از قبیل صفات اولیه و موجود در وجود شیء خارجی است یا از نوع صفات ثانویه ، مانند رنگ که در اثر فعل و انفعال ناشی از الکترومانیسیون برای ذهن حاصل می‌شود و سرانجام مشاهده خواهد شد که هر چند صوت صفت نفسیه برای زنگ نیست اما علت آن مرکب است از تمام عللی که ذکر شد چنانکه در خلاف صوت بر نمی‌خیزد .

البته هدف نویسنده بهیچوجه انکار صدق احکام کلامی و فقهی نیست بلکه میخواهد این اصل را باز نماید که توسل به عقل و فرض حجت صرف آن چگونه است و نیز حدود یقین در احکام آن کدام است و سرانجام میخواهد به این نتیجه

برسد که در نزد مذهب جعفری بعلمت وجود امام و یا بقول عرفا انتقال لطیفه الهی در طول تاریخ مابین مردان خدا که دست بدست گشته و سرانجام به امامان شیعه رسیده نه تنها شك و تردیدی وجود ندارد بلکه سرانجام استدلال عقلی به قول معصومی می‌رسد که او خود حجت روی زمین است .

ولی اگر معصوم را به پیغمبر محدود کنیم در آن صورت به حکم کدام ضرورت باید باب اجتهاد مسدود باشد زیرا عقلی که استنباط حکم می‌کند نه تنها در نزد همه با کم و کاست وجود دارد بلکه با فوت مؤسسان آن علل و نحل و سپری شدن ایام آنها هنوز هم قوه عقل از بشر جدا نگشته و از بسط زمین رخت برنسته است و نیز وقتی ما صرف استدلال را حجت بدانیم چرا باید محدود بیک نحو و نتیجه باشد و چرا احکام و نتایج مخالفی که اقامه میشود مورد قبول قرار نگیرد. البته در مورد حقوق موضوعه مطلب به این درجه از شدت نیست و حقوقدان دستی بازتر دارد چنانکه ماده سوم قانون آئین دادرسی مدنی اجازه میدهد که قاضی چنانکه در مورد موضوع مطروح قوانین موضوعه کشوری حاوی ابهام بوده و یا دچار تناقض باشند و نیز اگر اصلاً قانونی موجود نباشد با توسل به زمینه مشترک مفاد قوانین و نیز عرف و عادت مسلم مسئله را حل و فصل نماید مثلاً میدانیم که به حکم ماده ۲۷ قانون مدنی تلف شدن مبیع پیش از تحویل دادن آن به خریدار موجب فسخ معامله میشود ولی قانون درباره تلف ثمن ساکت است حال اقدام به اقامه قیاس نموده و می‌گوئیم ، چون مبیع و ثمن هر دو مال بوده و هر دو مورد معامله قرار می‌گیرند لذا حکم اولی در مورد دومی نیز جاری است .

انواع قیاس

مراد ما در اینجا از انواع قیاس مفهوم کلامی و فقهی آنست یعنی استفاده از استدلال تمثیلی برای استنباط احکام و تبیین مجهولات متبادر در شرع است و به همین جهت ابتدا به پیروی از بزرگان این علم ، اهم اقسام آنرا ذکر نموده سپس

فروع آن و نیز شرایط صدق و کذب هر يك را بیان خواهیم کرد .
چنانکه مذکور افتاد علمای فقه و متکلمان قیاس را بیک اعتبار بر دو قسم میدانند « منصوص العلة و مستبط العلة » .

۱ - قیاس منصوص العلة

در قیاس بمعنای استنتاج با واسطه قبلا يك مفهوم ما تقدم وجود دارد که رعایت آن برای ذهن ضروری است و حرکت استدلال نیز چنان است که وسیله اصل شمول که خود از اصول استعمالی بوده و در ضمن حد اوسط اندراج می یابد حکم مربوط از اکبر به اصغر منتقل میشود .

فاما این قبیل از استدلال را اصحاب کلام و فقه به اعتبار آنکه جامع را به منصوص و مستنبط تقسیم می کنند منصوص العلة گویند بنابراین قیاس منصوص العلة شبیه قیاس بمعنای استنتاج با واسطه در نزد علم منطق است منتها با این تفاوت که در قیاس منطقی جامع بیک مفهوم کلی ما تقدم است که عقل از قبول آن چاره ای ندارد زیرا از جمله اصول خود عقل بوده و برای او ضرورت دارد اما در منصوص العلة جامع را شارع وضع نموده و آنرا تصریح میدهد پس در نزد علمای دین قیاس به این صورت در می آید که علت حکم از زبان شارع فهمیده میشود خواه صریح باشد و یا بدلال التزامی و دلالت التزامی مثل اینکه از رسول ص سؤال شد که آیا بیع رطب به خرما جایز است یا نه؟ حضرت در مقام سؤال فرمودند آیا وقتی خشک میشود وزن او نقصان می یابد؟ عرض کردند بلی پس پیغمبر فرمودند در اینصورت جایز نیست و از این سؤال و جواب بدلال التزامی فهمیده میشود که علت جایز نبودن این معامله نقصان وزن رطب است .

و نیز میدانیم که یکی از شرایط صحت و نفاذ معامله وجود قصد و اراده است بهمین جهت با توجه به مفاد ماده ۱۹۵ مدنی که می گوید اگر کسی در حال

مستی یا بیهوشی و یا در خواب معامله نماید آن معامله بواسطه فقدان قصد باطل است میتوان قیاسی ساخت که علت در آن صریح باشد یعنی میتوان گفت که چون بنا بر حکم ماده ۱۹۵ قانون مدنی معامله‌ای که مبتنی بر اراده متعاملین نباشد از قبیل مستی و بیهوشی و معامله در خواب نافذ نیست پس در معامله مکروه نیز اگر کرامت به آن درجه باشد که موجب فقدان قصد شود آن معامله باطل خواهد بود چنانکه قبلاً ذکر شد در مذهب ابوحنیفه قیاس حجیت دارد و سایر علمای سنی نیز قیاس را چهارمین دلیل استنباط میدانند اما در نزد علمای شیعه اتفاق رأی تا بدین حد نیست مثلاً سید مرتضی برای آن حجیت قائل نیست محقق قمی می‌گوید اگر قرینه‌ای باشد تا نشان بدهد که امر دیگر اثری در علم ندارد چنین قیاسی حجیت دارد و اگر نه حجت نیست اما بهر حال علمای شیعه اکثر آنها قیاس منصوص-العله را حجت میدانند و دلیل آنها بر اینست که چون در مورد مربوط شارع به علت تصریح نموده علیهذا استدلال از صورت قیاس شرعی در آمده و شکل قیاس منطقی را یافته است و چون قبول نتایج قیاس منطقی برای عقل ضرورت دارد و از آنجاکه عقل از مبانی استنباط است بنابراین قیاس منصوص العله از جمله صاحبان حجت است کتابخانه مدرسه فاطمیه قم

قیاس مستنبط العلة

در قیاس مستنبط العلة برعکس نه مفهوم کلی استعلائی موجود است تا ذهن را از جستجو و تردید فارغ نموده و موجب رضای او گردد و نه علت از کلام شارع حاصل میشود بلکه ذهن استدلال کننده خود در نزد خویش آنرا استنباط می‌کند مثلاً پیغمبر فرموده است که قاضی نباید بهنگام خشم و غضب قضاوت کند.

یقضی القاضی و هو غضبان

حال میتوان این حکم را به موارد دیگر نیز سرایت داد به معنی که خشم

و غضب چون موجب پریشانی فکر است پس قضاوت در آن جایز نیست و چون نابسامانی زندگی مادی نیز موجب پریشانی فکر است لذا در این مورد نیز قضاوت جایز نیست .

کتابخانه مدرسه نیشیة قم

و چنانکه ملاحظه میشود :

اولا در این استدلال اصل شمول مندرج نیست تا بتواند موجب ایجاد جامع و انتقال حکم از اصل به فرع گردد و نیز شارع مقدس علت را تصریح نفرموده است و دلالت التزامی نیز موجود نیست بلکه ذهن در نزد خویش معتقد میشود که چون مراد شارع از خشم و غضب تأثیر آن در احوال قاضی و پریشانی دماغ اوست و نابسامانی زندگی نیز چنین نتیجه‌ای دارد پس حکم مربوط در هر دو مورد صادق است .

آنچه که بیشتر موجب اختلاف شیعه و سنی است همین مورد است علمای عامه و اهل سنت چنین قیاسی را حجت میدانند اما در مقابل علمای خاصه و شیعیان نه تنها برای آن قائل به حجیت نیستند بلکه عمل به آنرا نیز حرام میدانند و هر چند احادیثی در نزد شیعه بر صحت این قول گواهی دارند اما چون حرمت آن بدیهی است بعلت همین بداعت احتیاجی به ذکر آن در احکام نیست زیرا در اینجا چون ما امری را بدون اثبات قبول می‌کنیم لذا خود را دچار اصل مصادره بمطلوب و یا بقول متجددین پیش‌داوری کرده‌ایم و از آنجا که مصادره بمطلوب از اصول و مبانی سفته است در نتیجه استدلال ما غلط بوده و نتیجه‌ای که از آن حاصل میشود ضرورتی نخواهد داشت .

ادامه دارد